

مرا نسوزان

حالا که آمدی و مرا عاشق خودت کردی آب سرد بر روی این قلب آتشین من
نریز!

با رفتنت مرا وسوسه نکن که خود را از دنیا رها کنم....

حالا که آمدی و اینهمه قول و قرار دادی بیا و تا آخرین لحظه با من باش....

بیا و مرا پشیمان از این عاشق شدن نکن

تنهای تنها بودم ، اینک که با تو هستم دلم میخواد تا آخرین لحظه نفسهایم

با تو باشم و دیگر به سوی تنهایی ها بازنگردم....

نمی دانم چرا اینهمه تو را دوست می دارم و لحظه به لحظه دلم

برایت تنگ می شود! تنها می دانم احساس میکنم اینک یک دیوانه ام!

دیوانه ای که شب ها با یاد تو و از دلتنگی تو با چشمهای خیس

می خوابد و روزها نیز لحظه به لحظه به یاد تو هست و فکرش از یاد تو بیرون
نمی رود!

حالا که آمدی و عاشقم کردی ، قلبم را نشکن و چشمهایم را خیس نکن!

حالا که آمدی ، مرا تنها نگذار و قلب مرا دوباره در به در این دنیای بی محبت
نکن!

تو اولین و آخرین عشق منی عزیزم ، چگونه تو را فراموش کنم ای تو

که مرا از گرداب تنهایی و نا امیدی نجات دادی و به زندگی سرد

و بی روح من جان تازه ای دادی!

مثل خزانمی بودم که با آمدنت تبدیل به بهار سبز عاشقی شدم، مثل پرنده ای

در قفس بودم که تو آمدی و مرا در آسمان آبی وجودت رها کردی!

مثل کویری بودم که آرزوی یک قطره باران محبت را می کشیدم ، تو آمدی

و مرا از عشق و محبت خودت سیراب کردی عزیزم....

اینک که آمدی و مرا عاشق خودت کردی رهایم نکن، مرا تنها نگذار و

به آنهمه قول و قرار وفادار باش ! تو دیگر با ما بی وفایی نکن

که دیگر صبر و طاقتمان به آخر رسیده است!

تو یکی بیا و از ته دل با ما یار باش.....

نمی توانم فراموشت کنم ای تو که مرا دیوانه کردی ، مرا در این دنیای

عاشقی در به در نکن ، فراموشم نکن و با من باش ، و تا ابد مرا دوست داشته باش....

اگر می دانستی که چقدر دوستت دارم ، اگر می دانستی

که چشمهای بی گناه من شب و روز برای تو خیس است و از دلتنگی

تو می بارد ، اگر می دانستی تنها آرزویم به تو رسیدن است ، هیچگاه مرا

با این عشقت نمی سوزاندی!

alifathi1385.blogfa.com